

نکته ای در شاهنامه شناسی و تصحیح متن تاریخ سیستان*

یکی از معروفترین حکایات مربوط به فردوسی که در عین حال جزو قدیمترین این حکایات نیز هست، حکایتی است در تاریخ سیستان که موضوع آن برخورد فردوسی با سلطان محمود غزنوی است. بنده متن تاریخ سیستان را تا آن جا که به این داستان مربوط می شود با یکی دو جمله پیش و پس آن در این جا نقل می کنم تا به سخن خود برسم:

... تا به روزگار کیکاوس باز هم رستم به ترکستان شد و کین سیاوخش باز آورد، تا باز که با کیخسرو برفت و حربها کرد تا یک راه که افراسیاب را به دست آورد و بکشت. و باز از پس وی فرامرز بود و اخبار فرامرز جدا گانه دوازده مجلد است و اخبار نریمان و سام و دستان، خود به شاهنامه بگوید که به تکرار حاجت نیاید و حدیث رستم بر آن جمله است که بوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی بر خواند. محمود گفت: همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد. ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد. اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملک محمود وزیر را گفت: این مردک مرا به تعریض دروغزن خواند. وزیرش گفت بیاید کشت. هر چند طلب کردند نیافتند. چون بگفت و رنج خویش ضایع کرد و برفت هیچ عطا نایافته تا به غربت فرمان یافت. و اگر ما به شرح هر یک مشغول گردیم غرض به جای آورده نباشیم و این بیکان بیکان جهان را معروف و مشهور است، همچنین فرزندانشان نسل بر نسل به روزگار ملوک عجم جهان پهلوان بودند (تاریخ سیستان، چاپ زوار، بی تاریخ، ص ۷-۸).

استاد دکتر محمد امین ریاحی در کتاب نفیس سرچشمه های فردوسی شناسی (ص ۱۸۷) این حکایت را از تاریخ سیستان نقل فرموده و نوشته اند:
در تاریخ سیستان که گویا در ۴۴۵ نوشته شده حکایتی درباره گفتگوی فردوسی و محمود هست که ظاهراً قدیمترین جایی است که ذکری از فردوسی شده است.

استاد ذبیح الله صفا در حماسه سرایی در ایران (چاپ ۱۳۳۳، ص ۱۸۸) به همین حکایت اشاره فرموده، آن را افسانه ای مجعول خوانده اند. اما اضافه نموده اند که: «از این افسانه ها گاه در کتب قدیم و کهنی مثل تاریخ سیستان نیز دیده می شود» و پس از نقل افسانه خاطر نشان کرده اند که: «این حکایت درست یاد آور بیت ذیل از فردوسی است:
چو اندر تبارش بزرگی نبود نیا رست نام بزرگان شنود»
البته آراء هر دو استاد و اساتید دیگری که به همین حکایت اشاره نموده و متن آن را در کتب و مقالات خود آورده اند کاملاً صحیح است با یک جمله معترضه. و آن این است که متن حکایت افسانه ای هست، اما این قطعه در تاریخ سیستان قطعه ای است الحاقی که یا به دست کاتب و نسخ از حاشیه وارد متن شده و یا چون خود تاریخ سیستان کتابی است که سال تألیف آن را مصحح دانشمندش مرحوم ملک الشعراء بهار بین سنوات ۴۴۵ الی ۷۲۵ به تفاریق معین فرموده، این حکایت هم یکی از آن افسانه هایی است که سالیان درازی پس از اولین تألیف تاریخ سیستان، یا به سخن دیگر مؤخر بر زمان تألیف قدیمترین قسمتهای تاریخ سیستان از سوی نویسندگان دیگر کتاب به آن افزوده شده است.

الحاقی بودن حکایت از وجنات عبارت کتاب می بارد و گمان نمی کنم اگر این حکایت در باب کسی به غیر از فردوسی بود علمای ما چنین بی اعتنا از روی آن می گذشتند. به نظر بنده چون افسانه مربوط به فردوسی است و چون نص آن، شاعر ملی ما را در مقابله با فرمانروایی که به نظر خیلی از ایرانیان ترک است قرار می دهد و دفاع از مفاخر ملی و پهلوانان حماسی را به عهده او می گذارد، دانشمندان ما که معمولاً به دیده تزیین و حدت ذهن موی می شکافند یک چنین وصله ناهمواری را در متن تاریخ سیستان متوجه نشده اند.

اگر به عبارت کتاب توجه بفرمایید می بینید که این عبارت قسمتی از خلاصه جمع و جویری است از داستانهای پهلوانی مربوط به خاندان رستم که تحت عنوان «حدیث کورنگ» از صفحه ۶ تاریخ سیستان شروع می شود. این قسمت کتاب تنها به ذکر کلیات این که کدام کس از خاندان رستم نزد کدام یک از شاهان باستان به جهان پهلوانی مشغول بود می پردازد. این فهرست شاهان و جهان پهلوانان نشان ادامه دارد تا آن جا که می گوید «و

اخبار نریمان و سام دستان خود به شاهنامه بگوید که به تکرار حاجت نیاید». درست پس از این جمله تسلسل عبارت را گسسته، حکایت جعلی فردوسی و محمود را وارد کرده و پس از تمام شدن آن یکباره و بدون مقدمه دوباره باز بر سر مطلب اصلی شده و دنباله جمله ای را که با ذکر داستان محمود و فردوسی از جمله ماقبلش جدا شده بوده، آورده است. اگر جملاتی را که در نقل بنده از متن تاریخ سیستان با حروف سیاه چاپ شده است حذف کنیم و به عنوان قطعه ای الحاقی به حاشیه ببریم متن صحیح این قسمت از تاریخ سیستان به صورت زیر به دست می آید:

تا به روزگار کیکاوس باز هم رستم به ترکستان شد و کین سیاوخش باز آورد، تا باز که با کیخسرو برفت و حربها کرد تا یک راه که افراسیاب را به دست آورد و بکشت. و باز از پس وی فرامرز بود و اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد است و اخبار نریمان و سام و دستان، خود به شاهنامه بگوید که به تکرار حاجت نیاید، و اگر ما به شرح هر یک مشغول گردیم غرض به جای آورده نباشیم و این یکان یکان جهان را معروف و مشهور است همچنین فرزندانشان نسل بر نسل به روزگار ملوک عجم جهان پهلوان بودند.

خوانندگان بصیر خود از این طلبه به دانند که اگر می گوید اخبار نریمان و سام و دستان خود به شاهنامه بگوید که به تکرار حاجت نیاید لابد منظورش شاهنامه ای غیر از شاهنامه فردوسی ست زیرا در شاهنامه فردوسی از نریمان ذکری نشده است، و از آن گذشته، جمله پس از حکایت مجعول، یعنی «و اگر ما به شرح هر یک مشغول گردیم...» مسلماً مربوط و منوط به عبارت «به تکرار حاجت نیاید» است. بنابراین داستان رویارویی محمود با فردوسی مسلماً مربوط به قرن پنجم نیست و از نظر تاریخی متعلق به همان دوره های سپس تر و احتمالاً قرن هفتم یا پس از آن است.

بنده این یادداشت را با یک نکته معترضه پایان می دهم و آن این است که بنده به هیچ روی ممکن نمی داند که هیچ یک از شعرای دوره غزنوی اول یعنی بزرگانی چون عنصری، فرخی، و منوچهری روحشان هم از فردوسی یا حماسه او خبردار باشد. کلیه اشارات و کاربردهای لفظ شاهنامه نیز در اشعار اساتید متقدم مسلماً یا اشاره به شاهنامه ابومنصوری ست و یا به یکی دیگر از شاهنامه های معروف و مشهور آن زمان. والسلام.

دانشگاه دولتی کالیفرنیا، لوس آنجلس